



البته تماشاگر، بازیگری که بعد بیرونی و فلسفه و اجتماع را دوست دارد و تفکر دارد را دوست دارد.

نه، ترکش می‌کند. به نظر من چیزی در این شغل معلوم نیست؛ این شغل یک شغل فصلی است یا این که شغلی است که با جریان‌های دیگر کم و زیاد می‌شود.

اما بودند بعضی از بازیگران که بعد از مرگشان هم ادامه دارند.  
اما آن‌ها، من و شما نیستیم.

چه کسی می‌گوید که نمی‌توانیم باشیم؟ میزان اثرگذاری که سینمای ما بر سینمای جهان دارد این را مشخص می‌کند. سینمای ما تقریباً تاثیری در هیچ جای جهان ندارد. بنابراین شاید عمرش جاودانه نباشد.

در روند آفرینش «جلال» جایی بیشتر از هر لحظه دیگر حس می‌کنیم که این کاراکتر انگار خود حامد بهداد ۹۸ است؛ سکانشی که «جلال» را برادران «شیرین» کتک می‌زنند و او چیزی نمی‌گوید. فکر می‌کنم خود شما هم به همین نقطه رسیده‌اید، دیگر به ضررها جوابی نمی‌دهید.

چه زیبا توصیف می‌کنید! ممنونم!

وقت‌هایی که در زندگی به پوچی می‌رسید چه چیزی شما را سر پا نگه می‌دارد؟ این اتفاق تقریباً برای من رخ نمی‌دهد. سعی می‌کنم خودم را در جهان تا قبل از مرگ درست نگه دارم. مطالعه می‌کنم، ورزش می‌کنم، معاشرت‌های درست دارم، سفر می‌روم، خلوت می‌کنم و فکر می‌کنم.

فکر می‌کنم مسافرت‌ها هم خیلی باعث آرامش شما شده است؟  
نمی‌دانم. سفر باعث می‌شود متوجه انواع و اقسام نقصان‌ها بشوی و مدام بیشتر و بیشتر فکر کنی. فکر و ذهن اگر مرآت آنها بگذارد آن وقت به معنای واقعی کلمه به آرامش می‌رسد. در یاسوج و حین فیلمبرداری «قصر شیرین» این آرامش را داشتم.

قصد ندارید که برای زندگی به شمشیری بروید که از مدرنیته کمی دور باشد و شما را به خلوت برساند.  
یقیناً این قصد را دارم؛ به‌زودی.

از تهران فرار می‌کنید.  
نه، از تهران فرار نمی‌کنم اما سعی می‌کنم به آن خلوت برسم.

ممکن است که بخواهید از دنیای بازیگری هم خداحافظی کنید؟  
نه؛ خداحافظی در شغل ما معنایی ندارد. چه کسی تا الان خداحافظی کرده است؟ تا وقتی پیشنهاد باشد بازی می‌کنم چون این، شغل و علاقه من است.



من برای فیلم «ژن خوک» با او قرارداد داشتیم و پیش پرداخت هم گرفته بودم. وقتی بارضا میر کریمی صحبت کردم به سعید سهیلی گفتم تو به من اجازه می‌دهی که در آن فیلم کار کنم؟ و او هم پذیرفت. این برای من معنایش برادری و مصلحت‌خواهی دوست است و خیلی ارزشمند است

حالا دیگر صرفاً بازیگری برایم مطرح نیست چون آن جهان به نرمی در جای خوب خودش قرار می‌گیرد، یک فیلمساز و بازیگری هم هست که تو را هدایت کند و بگوید که اینجا را چگونه بازی کن، آنجا را چگونه بازی کن، اینجا را چگونه کار نکن، چه چیزی بگو، چه چیزی نگو. حالا چیزهای دیگر می‌آیند جای چیزهای دیگر را می‌گیرند.

هیچ وقت از خودتان فرار نکردید؟  
جای دیگری برای فرار ندارم. کجا بروم جز از خودم؟!

واقعاً به این رسیدید؟ برای همین دیگر درگیر ظواهر و قواعد بازی دیده شدن نمی‌شوید؟  
مثل چه؟

مثال نمی‌بینم که در فضای مجازی برای خودتان قیل و قال کنید. در ایونت‌ها و مراسم‌ها شرکت کنید یا تلاشی برای دیده شدن و فریاد آن نکنید.

قواعد فضای مجازی را بلد نیستیم اگر بلد بودم حتماً این کار را می‌کردم تا تعداد فالوورها بالاتر برود و تماشاگران بیشتر شوند و بیشتر دیده شوم و بعد از آن بیشتر پول در بیاورم. اما به لطف بعضی از همکاران شما در مطبوعات، این قدر به ما بی‌مهری شده که ناگهان وا داده‌ایم و...

و به سکوت رسیده‌اید؟  
نه؛ به سکوت نرسیده‌ام.

بگذارید سوالم را کمی فانتزی تر ببرم؛ اگر می‌توانستید خودتان نسخه‌ای که دوست دارید را از ابتدا انتخاب کنید آیا حامد بهداد را انتخاب می‌کردید؟

باید تخیل کنم. بله، چون در حال حاضر فکر می‌کنم راهی جز این نیست و بهتر است که همین را ادامه بدهیم. دیگر انتخاب انجام شده و حالا باید همین آدم را توسعه داد. تماشاگر دنبال این حرف‌ها نیست. تماشاگر دنبال یک کاراکتر و قصه روی پرده است.

است، ادبیات بلد است، معاشرت بلد است و انسان است.

سعید سهیلی چرا؟

برای فیلم «ژن خوک» با او قرارداد داشتیم و پیش پرداخت هم گرفته بودم. وقتی بارضا میر کریمی صحبت کردم به سعید سهیلی گفتم به من اجازه می‌دهی که در آن فیلم کار کنم؟ و او هم پذیرفت. این برای من، معنایش برادری و مصلحت‌خواهی دوست است و خیلی ارزشمند است.

چیزی که در شما وجود دارد و شاید در خیلی از بازیگران ما نیست این است که برای خودتان جهانی ساخته‌اید. کاری به ساختمان آن ندارم که پسند دیگران هست یا نیست، مهم این است که شما دغدغه، هدف، ایده، طراحی و در کل جهانی دارید که کار می‌کند و پیش می‌رود. این خودشناسی در شما دیده می‌شود. کم و کسری‌ای که در گذشته داشتید شما را به باور «من» رسانده یا هویت بخشی از جانب خانواده یا...؟

خانواده، هویت و تایید را به من می‌داد اما سرکوب هم می‌کرد. این که گاهی اوقات از خودم تعریف کردم یا می‌کنم برای فرار از مرگ است. این که فریاد می‌زدم که من خوبم و... برای این بود که حس می‌کردم که دارم می‌میرم. فکر می‌کردم دارم از بین می‌روم. تصور می‌کردم دستم هرگز به توفیق نخواهد رسید. من بیخودی از خودم تعریف می‌کردم، فریاد می‌زدم و گریبان چاک می‌کردم که من را ببینید. به علاوه در این فریاد دلم می‌خواست خودم هم بتوانم خودم را ببینم. خودم با خودم دیدار و ملاقات داشته باشم و شاید همین بود که خودشناسی برای من ایجاد کرد.

یعنی چیزی در چنته نداشتید و تهی بودید که این تعریف‌ها را می‌کردید؟

کاش تهی بودم. اگر به معنای واقعی کلمه تهی بودم، پراز او می‌شدم، اما وقتی ذهن پر است، تبدیل به ذهن و اباطیل خودت می‌شوی. بگذارید بگویم که الان از تباط بهتر با خودم و دیگران برقرار می‌کنم.